

گذراشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معمور! هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصله هشتاد ذراع بیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاهر پسند و آبشار دلآویز صورت وجود بست - و بنا بر امر ارفع بر اطراف آن سراستانی نیز با عمارات عالی و نشیمن های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب ترتیب پذیرفت - باطقی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و قال صفاپور طرب افزاقر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر هری از یاد برد بلکه از زوضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد *

* بیت *

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ جفان گرچه چنان نیست
زلطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انما که در صوبه اودیسه چهره نما گشت کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام بانپی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهاار دارن - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنا بر آنکه بسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما یذبغی سعی بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار]^ع پیاده جاد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آماده مدافعه و مقاتله مرکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصن حصار نذموده چهاردهم دی ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانه سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صغوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با سایر تابیدان و بندهای بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبود و یسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دایران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدیگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازی برکشوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاری محمد شویف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعه هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پزوه نهاد - و هر دو به یکبار بارگی برانگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جوار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صولت نداشتند در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلتنی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراگنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کھسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب فہب و قاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر

منحصمان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلبران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته پهای حصار رسانیدند - و بمحور رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواری گویند - بمحض ملاحظه اینحال از کاررفته یکبارگی دست و پا کم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار بوسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی کاه برگی بدندان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بروی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداري آن ولایت را به صفی قلی منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن

بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر برطبق حقیقت قضیه الخائن خائف و الغادر حاضر متلازم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بنابراینکه از شامت آن در شورش بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسله نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن در بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاری

ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بدانند ایشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجملأً باین اندیشه فاقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از فواحی دولت آباد تا قنور شتافته از آنجا برای دهرن گانو و جویره^۱ و انبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مآل بحسن سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود - لاجرم در باطن ایندفعی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهاٹ بدرگاہ معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهاٹ بدعتب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسمانی ست اصل وجود آن بدگهر را از بیض و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفرو اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیمه چندی از امرای عظام و سایر مناصداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنه وند راورتن ویکه تاز خان و شیرزاد و اوگرسین و شیام سنگه و جگناتھه راتهور و امیر بیگ با صد تن از گوز داران شیر افکن که همانا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

(۱) در منتخب اللباب این مقام را جویره و چونپره نوشته - [صفحه ۴۳۷ -

متعین ساختند و مقرر فرمودند که برای بیجاگذاشته متوجه ماژدو گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پزوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیمای گشته در قصبه تالکانو بعد از الله خان پیوست - فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیمه چون بسرونیج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر خادم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گهزی قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونیج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخدول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نوهیده شده ناچار با یک جهان حومان از آنجا رو تافته دو حلقه فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش^۱ زنجیر بود بدست آورده رو بوادی فرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بیست و پنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعوت آسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بدعای دوات جاوید مقرون بر کشوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهارم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفحه روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تکوین نموده و پله برابر را برز و گوهر آمده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

(۱) در بادشاهنامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول جلد اول *

گشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را در جذبہ بزور یکی آب زوزی دگر خاک گور
 کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده
 و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواست می کشد و در
 هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می رواند - چنانچه
 خانجهان کافر نعمت و دریا ناپس را که جاذبه خاک وایت کالنجر
 و بذیلہ بل کشش زبانہ شعلہ سعیر و جحیم و آبشخور سرچشمہ عدید
 و حمیم از راه این دو سرزمین بجاذب خود می کشید - همانا بدین وجه
 بی خویشتن داری از دولت آباد راضی شده بدون آنکه مقصد مشخص
 و سر منزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا
 شوزیده سر که بیمانه عموش چند زوزی پیشتر از خان جهان پر شده بود
 درینوقت در سرزمین بذیلہ سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آفسو تر در نواحی
 کالنجر کردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا
 بد سر انجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بذیلہ افتاده بود
 بکرمجیت پسر ججهار سنکه اغماص عین نموده سر راه برو گرفت
 و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهی در آمده همواره
 خایب و خجل میزیستند و پیوسته در عدد آن بودند که از هر وجه که بر
 دهد با اقدام عدر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند -
 درین واکه خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کاپی
 سر بر آرند بکرمجیت ایذمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لالیف
 نیبی شمرده بافواج آراسته خویش نوره بهمن ماه به ناپو در آمده سر راه
 بر ایشان گرفت - و نخست دریا که چنداول بود بر خورده بزود و خورد

در آمد - آن سرمست باده شروز نیز که رسائی این نشاء هوش ربای در کاسه
 سر تهی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور
 گردید - و درین حال که او سرگرم جانبدازی شده در پی حریف اندازی بود
 قضا را تغذگی که از بس درین مقام بجا افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند
 بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد بیمار را سفینه عمر در گرداب فنا
 افتاد و از ریاده سری ها حباب آسا کاسه سر بداد هوا برداد افواج بندیده
 به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -
 و خانجهان درین میدان فرجه فرار یافتند بر یک کنار عرصه زده جان صفت از
 میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود
 قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دوپست بندیده
 در عرصه کارزار بمقام جانسپاری در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت
 بیقیاس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات
 حسنه روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سردریا با پسرش ارسال
 داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکد کوب
 حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرماجیت بخطاب
 جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازی
 اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شراره آتش باروت
 فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مد هوش وار زمام اختیار خویشتن
 داری از دست داده هر روز مسافتی پی سیر میکرد - و موکب اقبال از
 دنبال آن ادبار مآل بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع
 نیمی از اعمال بنامذوبان فزوده گروهی سپهنده رسیدند - و بندهای

(۱) در شمال و شرق جهانی واقع است *

(۲) در شمال کالذبح واقع است *

بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوتاه اندیشان
 زیاده از ده گروه نه مانده بذا بر آن بیدرزنگ باهنگ یکرو کردن معامله او از
 روی عجلت تمام رو برای سرعت نهادند - چون خانچه‌بان از وقوع پاداش
 کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفات نیل و نهار
 شده از ایلغارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده
 در چهار پایان قوت رفتار نماید معهدا از زخمی بسیار همراه داشت بذا بر آن
 در آن روز دیر تر راهی شده - ازین راه جمعی از افواج قلعه خود را زود بدر
 رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمه جفود فتر و ظفر سید مظفر خان که همه
 جا مانند طلوع بخت بلند پیش موکب می شنفتند دنبال آن برگشته
 بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر بار رسید
 سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار
 کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار بر جا و استوار
 داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دست بود تاراج حوادث
 زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان برون اسپه پیش فرستاد - خان
 فیروز جنگ در آنروز شهادت ناشمی را بکار برده با صدمه سیل و عولت
 برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانچه‌بان
 با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده
 سپر صدمه آن قضای مبره شد و دست از جان شسته بی محابا بزد
 و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آنمقام که بزانه آتش حرب بلندی گرای
 گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور منش مانند نهنگان
 خشمگین با تندی شیر و تیزی شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین
 هفگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر دو صف رزم جویان تند خو زو بروی
 هم شده از فرط پردلی چندین خانه زمین تپي ساختند - و چون پروانه

بسی پروا خود را بر آتش زده در دست بود شجاعت دست از رستم
دستان بردند * * مثنوی *

بنامی جدل سخت بنیاد شد تن از آهن و دل ز فولاد شد
چوسیدل آن دو خیل خرابی پرست بودیرانی هم کشادند دست
دویدند برهم یلان بی—دیغ چو جوهر بدندان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف برون جست شمشیر خود از غلاف
چندان گشت دست و بغل کارزار که شد تیغها جفت مراض وار

در آخر کار بیمن چهره کشائی توجه آن نظر یافتند تا آید خدائی شاهد
فتح در آئینه تیغ سجانندان نصرت انما صورت نما گردید - چنانچه
در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده
سران رزم ساز از دست بازی بسربازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر
اثر شیرزاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز
در عرصه جلالت فقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیره رانی
سترسال در باره کشش و کوشش پای کم نیاورده تندی چند از آن زیاده سران
را مستقر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد -
چون خانجهان اکثر مردم خود را قتل و مجروح دید - خصوص محمود نام
پسر او و صدر زوهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند
و جانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو
نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد -
و مطلقاً بهیچ چیز متکی نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام وازی
باشد نفیست می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت
به حساب کاهی بر نداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست
که شاید دمی چند بهادران نفیست گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن

فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
 دلاوران شیر افکن فیل کید افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیندار بهاندوز گرفته
 بموکب اقبال فرستاد - چون خانچهپان گپوزان گشته افتاد و خیزان خود را
 بفواحی کالنجیر رسانید سید احمد قلعه دار کالنجیر سر راه بر آن کمره گرفته
 جمعی کثیر از همزهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [حسین] ع
 نام پسر و تومان و طوق و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه
 عالم پناه ارسالداشت و بجدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان
 سر ابراز شد - و خانچهپان بکا فرمانی اضطراب عیان بشتاب سپرده تا کنار
 تالاب سینهده که بیست کوه مسافت درمیانه بود هیچ جا عیان یکوان
 خدلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عیان اختیار از دست
 فروهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گردیدن گیر نموده بود قرار اقامت
 داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همزهان خود را میان مصافقت
 و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائی کزیدن تکلیف داد - در آن میانه
 جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ
 بود این روز تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی کردند و باقی
 سر خویش گرفته بر راه خود شتافتند - و اینجانب دولتخواهان در روز
 دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق ثوره رجب پیشهاد خدمت ساختند که
 بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را بکرو سازند - و بحکم این قرار داد
 از عقب او فوج فوج از دریای نشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی در پی
 شتافتند - نخست سید مظفر خان با سادهور سنگه و دو صد سوار گرز دار
 و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بر آن فلک زده برخوردند - و آن
 برگشته بخت با عزیز نام پسری که از اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

از افغانان از عمده‌های سرداران او که باو پایداری نموده بودند بظاہر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پیاده شدند و رخ بعرضه پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهوسنگه با چندی از گرز داران پیشدستی نموده با ایشان بدار و کیر در آمد و از غایت جرأت و جلالت در عرضه کارزار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژده درهم آویختند *

* مثنوی *

نہنگان ز دریا بدشت آمدند	خرامندہ شیران بکشت آمدند
در آن عرصہ شوری بر انکیختند	کہ در چشم معشر نمک ریختند
ز برزدگیهای شمشیر کین	لب زخم بر تیغ گفت آفرین
ز ہنگامہ دست برد یلان	نجستی کسی جز خدنگ کمان
ز مغز دنیوان در آن دشت کین	سری بود پر مغز گونی زمین

اگرچه درین رزمگاہ افغانان بحکم آنکہ پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمی عدد مردانہ وار با دمی پرکین و جبینی سراسر چین روبروی بہادران پر دل چنانچہ باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش بپایان رسیده در عرصہ پیکار بہ ہیچ وجہ من الوجوہ پای کم نیارزده دست و پای بسیارزده تلاش و تودد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکہ چارہ گری سعی سودی نداشت و اعلا امید بہبودی نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشت بر فستق و پہلو بر نوک خنجر می زد تا آنکہ از اطراف عرصہ مصاف زخم‌های نمایان خورده - خصوص از زخم برچہ مادہوسنگه کہ پیشتر از همه برو زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتن

داري داشت از خود نفرت و از پاي در نيامد - آنگاه اکثر دلوران که چون دشمنه بخونش تشنه بودند تا رسيدن سيد مظفر خان امرانش نداده بزخم‌هاي پياپي سيوف خاک وجودش را بصورت غذا دادند - در آن ميانه قريب بسي سوار از همراهان او خود را بيک کذابه زده بتنگ و تا سر بدر برده پي کار خود رفتند - و ديگران قريب بصد کس که کار فرار بخود فرار دادند پا محکم نموده قطعاً نه نگریدند و برسرجان نه ارزیده در پاي تيغ تيز نیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزيز و ايمل و چندی ديگر که از کشتن و مردن ابا و پورا نکرده پروانه وار خود را بيدريغ بر شعله تيغ آتش اميغ زدند - و از موکب اقبال درين جدال سيد ماکن وند سيد عبد الله نبيده سيد مظفر خان با بيست و هفت تن ديگر سر در راه جانبازي داده سر افرازي جاويد خون بها گرفتند - و چندی ديگر محضر دايري را بظن زخم نمايان رسانيده رايت مردمي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهلي آن زياده سران از تن جدا ساخته بر سر نيزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فيروز جنگ با ساير سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده بشکرانگه اين فيروزي که بتازگي روزي اوليای دولت ابد طراز شده بود از روی نياز شکر کارساز حقيقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزيز و ايمل را همراه خواجه کامگار برادر زاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخم‌دار پناه بون دريا برده بود با جلال برادر خورده بهادر خان مقيد نموده بيکه تا خان سپرده روانه حضور پرنور ساخت *

* ابیات *

کجا اين سر و اعتبار [سنان] ع مگر از پي عبورت ديگران

سری را که بودی ز صمدان بدود [سنانش بیازی پراز کاه کور] ع
 سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن
 بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب
 که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره
 روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته
 باهنگ موده رسائی پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب
 تپتی کشتی سوار از شکار عرنابی عید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند
 ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - انحضرت شکر و سپاس بیفتداس
 و منتهای بی منتها و الهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود
 امر بنوازش نقاره شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم
 تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران
 عال بجهت یمین الدوله آصف خان و مهاریت خان خاننخانان و سایر
 صوبه دازان و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید
 مظفر خان را از روی عنایت بی عنایت به فرمانهای عاطفت عنوان
 اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند -
 و معتمد خان برسم مؤدگانی از عنایت خلعت خاص شریف یافتند -
 و خواجه کامگار باضافه منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایه
 اعتبار اندوخته بخطاب عزت خانی فامور گشت - و بکار فرمانی مصالح
 ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پرشور و شران خیره سران آویزه
 گوش دروازه قلعه برهانپور شد - و چندی راس انمال عبرت ارباب خبرت
 و سرمایه بصارت ارباب شرات بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب

(۱) ع [زمانش بیازی پراز کاه و گود] صفحه ۴۰۴ - حصه اول منتخب الالباب -

در نسخه کتابخانه آصفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده *

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیدان طائب کلیم
این دریتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صله سرشار
یافت * * قطعه *

این مؤده فتح از پی هم زیبا بود این کیف در بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که

عبارت است از فتح قلعه دهارور

بنقاب کشائی اقبال این تائید

پرورد عنایت ذوالجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید
سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددگاران بی نیاز الاجرم همه وقت
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال
کشاد دهارورا است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع
اساس یافته بر اکثر اطراف آبگندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک
و جره های عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جذباتی اقبال کار ساز فتح آن در بدس
توکناز روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست رویای

(۱) این قلعه در جنوب و شرق دیر بغامله بیست و هشت میل انگلیسی واقع

است *

اذینته دست بخاطر آورد که نخست به قصبه دهروز و پیذته که بلغت
 دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین
 بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آید بتازد - و انگاه بر سر قرار داد
 معهود آمده تعاقب بهلول و متروپ خان پیشفهاد همت سازد - لهذا
 بانصرام مافی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس
 حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبریانت که مخالفان چندین
 زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه
 قلعه داده رو بمدافعه سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سردارها
 است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای دیگاه سوار شده بکنار خندق
 آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم
 بان اندازی بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت -
 و ارباب تهور اسباب نهب و نارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته
 بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بی شمار به یغما
 بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیداهای راجه ججهاز سنگه
 در صدد سربازی شده بخندق در آمدند - و آن پیداهای جلد و جراز که
 هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگوران
 باد پیمای پیشی می جستند از سرجان گذشته با اجل دست و گریبان
 شدند - و به تنگنای عرصه خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین
 کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخم های کاری چهار
 زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب
 از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دایران و یغمائیان لشکر دل یافته
 بخندق در آمدند و آنچه از هامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین
 مرتبه نیز پیداهای بنذیله سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجند سایر غنایم را باریاب تراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه برفیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا برآه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقیقه فکر و تدبیر فاعصرمی نگذاشته - و در عین تعمق نظر در ریچه بگنج و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بذایر آن در حال بیداران و سایر عمله و فعلة این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کای و اهتمام تمام بشگافتن آن باز داشت - و در آن سمت ملچپارهها قرار داده جا بجا نگهبانان برگماشت - و چون متخصصان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچپارهها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم بان اندازی و بندوق افگنی و توپ کشانی شدند - درین اثنا بذایر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میکردند قضا را از نقاب حجاب نیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح نولینای دوات و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصد جبر ثقیل بالا برده بر دروازه قلعه نصب نموده روی لشکر را بآن نگاه می داشتند از آن توپ در انداختن نخستین از مدینه ان شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمثابه کار برایشان دشوار ساخته عرصه بر همکشان تنگ گوشت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن آرابه و رفع توپ که برآسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع انواقعه روزی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت خان و میر نمیات

را با جمعی از بندوقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوتره
 کوتوالی ملجای ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با
 آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی خصوص امرای دکن بذایر
 دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق می گفتند
 که صرف وقت درین راه نقد فرمت بخاک ریختن است و درین معامله
 پافشاردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که
 اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع
 رضا اصغا ندموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه
 بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده
 کوپان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته
 خود با مردم یکدله سرانجام کار وای نعمت جاوید را وجه همت بلند
 نهمت ساخت - و از صفحات صحایف اعمال و جاوید مساعی اهل قلعه
 که عنوان تهون و تکاسل داشت آیات و هن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی
 در پی کار سازی یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم صاه بهمن به عون و صون
 ایزدی مستظهر و معتضد کشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دایوران لشکر
 به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جرنداشت انداز
 یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دایوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته
 و زمین ها بر دوش نهاده تکبیر گوینان پای برای حصار برداشتند - و بمجرد
 رسیدن نودبانه باطراف برج و باره بر افراشته و پا بر مدارج آن گذاشته
 بیلا بر آمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگره های بروج عروج نموده
 کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق
 بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچه دروازه را
 از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت قریب [دو] هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج برکشادند - و اسباب بسیار و اموال بی شمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشی و امثال اینها بحوزه تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب یغما بیداد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و برو دیوار و در حصار بجزایر عزت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته برزده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعلة قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راز و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدۀ مادری نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر در خواه امراء دکنی بصیغه صدقه فرق فرقدسای آزاد ساخت - بعد از آن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچی و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصفداران را در قلعه باز داشته نگاهبانی حصار بسوداری میر عبد الله رضوی مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استحسن نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعفایت خلعت خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسپ از طویلۀ خاصه بازی مطلا و راجه جیچمار سنگه بنفیله بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست گروهی قلعه دهروز اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحی قلعه قندهار که در آن آران بمضیق محاصره افواج پادشاهی در آمده مشرف بر گیراگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبرد می نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگی خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن زندوانه خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئی او یاقوت خان و اوداجیرام و کبیلوجی و جمیع امرای دکئی و حبشی را بهمراهی ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را بدین مایه احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن زندوانه خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداری او و پدرش فرهاد خان بحر است محال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در باره تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقه نظام الملک که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا بتنازگی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را که در جذب کثرت موکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانیت خیل موری ندارد بنخدمت ارسال داشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرافراز گردند - الحال این بنده درگاه در خواله آندارد که باذن دریافت حضور امتیاز یافته

در آنچه مقتضای وقت و علاج حال باشد باستصواب رای صواب انداختن
 کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان بزین مضمون وقوف یافت با آنکه
 میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفای می نماید و باطناً از راه نفاق
 با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کلی او را نمی نیست بذایر
 اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خود ارجمذ
 است و سر همه خصایل محمودة و سایر شیوههای ستوده سرداران از مکنون
 ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای سخن محکم علی الظاهر عمل نموده
 به تقویر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون درینحال
 عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از
 انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست الجرم این
 اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحلیه وقوع و زیور
 تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انساب می نماید -
 بالجمله چون زندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرا وجوه
 خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردری جهانپوی رسید بحکم
 وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبه وهم و هراس بیقیاس
 که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد
 سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزومی خوش مرتب ساخته
 و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بذایر آنکه منع
 همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان می شد ازین معنی که
 صفایی روش آداب بوده اغماض عین نمود - معیناً از روی مهربانی بمقام
 دلالت و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطفوت آمیز که مناسب وقت
 و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل
 شد - آنگاه از سر نو بر سر دلدھی ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور

فدر و حالت بایشان داد - و چون از شکفته جببئی اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خافان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتفاهی مفتخر و مباحی ساخته اند - چنانچه مجال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پیچ قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرفراز نه سازند اینمعنی باعث نومیدی و حرمان نصیدی او از عنایت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلی نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده بایشان در قلع بنیان بغی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکرمک موده او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادی تعاقب غنیمتگاپو نموده بر اثر ایشان تاخند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معهداً از روی مزید برو امتنان که گزیده شیوه بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انساب آنست که بمحاصره قلاع پردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بنصب صد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنی بیوجه

که عبارت است از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که درینولا چون عساکر منصوره بارادۀ تذبیه بقیة السیف غنیمت به پائین گهات متوجه اند شما درین حوائی اقامت نموده و مردم خود با فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرید - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را در میان گرفته از میانه برداریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانان جهان بخش محیط هفت کشور بل محیط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطه موهوم ندارد تا باین یک کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجماً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه ماندوره^۱ مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار^۲ شتافت - و نظام الملک از جا در آمده فاجار صلاح در آن دید که بانفواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شوال پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان در میان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت

قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از قیره سرانجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت

(۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بمفاصله بدست و پنج میل انگلیسی واقع است *

(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیور بمفاصله بدست و پنج میل انگلیسی واقع

است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان پادشاهی بجای نیاورده برخلاف سیر مرضیه ملوک عهد
ماضی سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منهج مستقیم عدل
و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی پیمود - و باین نیز
کفایت نموده افغانه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در
ولایت خود پناه داده در تقویت آن فتنه باغیه که اخلاط فاسده بل مواد
مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان
کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آماده ابتلا ساخت - الاجرم
حضرت جبار منتقم انواع بلا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه
فخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات
باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال
ابر مطیر زکوة گیر بود بر شحه و اری نم بل به نیم قطره شبم نرسید - بدان سان
که گوئی در آن سال بخارها طبع دخان آتشی گرفته بود یا ستای سحاب
سراب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زندگی سبزه
کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهسار از فوط بی آبی سیمای
گیاه سیمایی گردید - چنانچه میزبان تهبی چشمان مایده کلام ابوطالب
کلیم درین باب میگوید *

نشان از ابر و باران آنچه رفت که گفتی برج آبی ز آسمان رفت
هوا گر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد
اگر یک قطره آب آتشین بود چو آب آبله پرده نشین بود
مجملاً باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر
به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات
در گذشته اسم مویه و نوحه و کفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر
آنکه موت عزیزان نیز علت قلت مؤنت میشد لوازم تهذیب بجای

* مثنوی *

تعزیت بجا می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخندای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچۀ راه باریک تیغ تیز که در آنولا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله بمراحل وادی نیستی می شناختند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر می جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغریبت و برخی از دنیا باخترت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یاری قطع مسافت آنچپانی نیز نداشت *

* مثنوی *

فلک مانند از پی هنگامه غم بهر گوشه کفی از تخم آدم
 ز بس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچۀ تابوت میداد
 بسان شیشه سامت دو دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا
 بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شمویی خالی
 نمی باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکی و نلا و بلائی قحط
 و با در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده
 همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم
 این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراکی چندی ماندند
 انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که
 در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت
 و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانۀ آتش
 جوع می زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله
 گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکتر از هفته آدمی
 در هفته خوردن خاک تلافی بجا آورد *

* ابیات *

ز تلکی گریز و گریز بود بخسوان رزق او غم خوردنی بود

نظرها قرص مه را کسوده تاراج بنان شب فلک هم گشته محتاج پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغواقات منشیانه کار مردم چون سباج مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهایی بر ناتوانی دست می یافت از سر او در نمیکدشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگر گوشگان باز پرورد خود را زنده از یکدیگر [دزیده]^ع خام می خوردند - و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگامه قحط زنی در جوار محله سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و عروت ایشان تظلم می نماید که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر پاره مرا درست بکار برده مرا بفحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان ریزه نیز در کار من نکردند - انحصار کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسربردند - و چون روی زمین را از پشتهای جیفه و اموات که تا بسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً بدفن موتی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احمیلی مراسم دین و آئین شرع متین نموده نهایی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدیگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان